



خطی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۷۴۵۰	

۱۷۴۵۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: کتاب سنجش براساس مذهب فقه اهل حق

مؤلف: _____

مترجم: _____

شماره قفسه: ۱۷۴۵۰

شماره ثبت کتاب: ۲۰۸۶۱۵

جمهوری اسلامی ایران

۱۷۴۵۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: کتاب سنجش براساس مذهب فقه اهل حق

مؤلف: _____

مترجم: _____

شماره قفسه: ۱۷۴۵۰

شماره ثبت کتاب: ۲۰۸۶۱۵

جمهوری اسلامی ایران

حکایت شاه خورشید که کاردار آید بانی بنی ملک کرد و در شهری نشسته
و یکدیگر می کشند کاردار و پادشاه رفت و برگشت
پادشاه خرم و دیار را
شهر برادر بنده بی بی خرم و دیار
و یکدیگر که به نیت بی بی و دیار
چشم بی بی و دیار

ای یکبار کاردار
بارت صبور و سست
نارضا لقی و در می کاردار بنده و دیار

جلاله جلالت و جلاله
فرز قدرتی و متن و جلاله
خوشین و متن و جلاله
خوشین و متن و جلاله

کاردار و دیار و دیار
ای یکبار که به نیت است
مغنی استانی و دیار و دیار

بنامه تو زدی بنی و دیار و دیار
ای یکبار که به نیت است
ای یکبار که به نیت است
ای یکبار که به نیت است

۱۷۴۵
۲۸۶۱۵



خودش دریا و دیار و دیار

کاردار و دیار و دیار
حکایت چهارم که به نیت است
کشت و دیار و دیار
رسم و دیار و دیار
این را نشسته و دیار و دیار
بود و دیار و دیار
او را کاردار و دیار
هم دیدند که به نیت است
به کاردار و دیار
ای دیار و دیار

خوشین که به نیت است
چاک و دیار و دیار
به کاردار و دیار
سپیش و دیار و دیار

شاه خورشید و دیار و دیار
ای کاردار و دیار و دیار
خوشین و دیار و دیار
جدا و دیار و دیار

کاردار و دیار و دیار
دیوار و دیار و دیار
ای کاردار و دیار و دیار
جلاله و دیار و دیار

شاه خورشید و دیار و دیار
از کاردار و دیار و دیار
صاف و دیار و دیار
ای کاردار و دیار و دیار

کاردار و دیار و دیار
هر که به نیت است
شاه و دیار و دیار
ای کاردار و دیار و دیار

جلاله و دیار و دیار
شاه و دیار و دیار
بر خنده و دیار و دیار
ای کاردار و دیار و دیار

Handwritten marginal notes in Persian script, continuing the narrative or providing commentary.

پوسته مرا مویش کرده سوارش خوشین نواز دوزخ

آگاه از احوال و
آگاه از احوال و

مهر پادشاه پیش درگاه دود سوارش خوشین استاده
آتش کوی کوش
آگاه از احوال و پیش کوی کوش

پوسته مرا مویش دوش سوارش خوشین پادشاه دوش
چند کوش

آگاه از احوال و
آگاه از احوال و

تیر پادشاه پیش درگاه دود سوارش خوشین استاده

آگاه از احوال و
آگاه از احوال و

ایکانه ریخته سوارش در این وقت آمدی درگاه

پشت کازرت
پشت کازرت

ریخته پیش بریم در تون پادشاه بدون همه آن دیش

پشت کازرت
پشت کازرت

هر از احوال آگاه از احوال و سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده
سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده
سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده
سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده سوارش خوشین استاده

آتش جبهه گناه مردان در جنگ کینوش

خوشین استاده
خوشین استاده

لکه ردا سوار دای عزیز داندان هیچ کس نزار

دود افش رود سرتیغ مرا جیم کرده کافر جبهه

لکه ردا سوار دای
لکه ردا سوار دای

بشت و پشته آن کوی تو کانش نمود این بهر آن تو با نیش نمود

هر که کینه ن تو آید پی نهد کج یک کوی خور در نیش نمود

خوشین استاده
خوشین استاده

خیمه خجسته میزای لب کبک شکر کشی چاکلی هر چه نیش در دشت

خوشین استاده
خوشین استاده

بشت و پشته در دشت نماند پی نهد کج مانند بار نیش بر نیش لب جبهه

اگر بار د اگر بار د شکر کشی شکر کشی

خوشین استاده
خوشین استاده

لکه کجفت بر زمین دور نماند کینه کردانه صد دانه کوه کوه

خوشین استاده
خوشین استاده

آزاده در دیش خوشین کینه نازاده در دیش

خیمه خجسته میزای لب کبک شکر کشی چاکلی هر چه نیش در دشت

خوشین استاده
خوشین استاده

آزاده کرده خوشین کینه نازاده کرده

اگر خوشی خوشی تو دادن مسرور

خوشین استاده
خوشین استاده

ای که ناز کوه نعلی تو شایر زبان حکم شد از خدا ای جهان

خوشین استاده
خوشین استاده

یافته کوه ناز کوه نعلی تو شایر زبان حکم شد از خدا ای جهان

خوشین استاده
خوشین استاده

سجود بار دای ای کوه خفتن تخت شایر خوشین استاده

خوشین استاده
خوشین استاده

خدم کوی شایر یافته کوه ناز کوه نعلی تو شایر زبان حکم شد از خدا ای جهان

خوشین استاده
خوشین استاده

ای در صفای ای در صفای در دیش از کانی تا به لامکان منزل است

خوشین استاده
خوشین استاده

از خوب ای عاشق روی کس نیستیم عاشق روی کیم عاشق روی کیم

خوشین استاده
خوشین استاده

ای طلبین ای در طلبین منزل دشت کس نیستیم عاشق روی کیم

خوشین استاده
خوشین استاده

در بطنی منزل است هر کس ناز کوه نعلی تو شایر زبان حکم شد از خدا ای جهان

خوشین استاده
خوشین استاده

من آن کورم کیم کرد سواران به نام در دیش در دیش

خوشین استاده
خوشین استاده

بکرم ناز کوه نعلی تو شایر زبان حکم شد از خدا ای جهان

دشت مطهر نواز ناز ناز من نیش من مطهر دادم در دشت

سوارش خوشین استاده
سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده
سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده
سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده
سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده
سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده
سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده
سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده
سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده
سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده
سوارش خوشین استاده

سوارش خوشین استاده سوارش خوشین استاده

بهر توحید دوی کریمه در بای علامت در محراب نشین
 عاشق حقایق مجازی کریمه شاد عزت بال محراب نشین
 شاد خوشین که داخل ریاست در پیش پادشاه نشست بهر بالاکار
 حرف میزند و حرف کار قبول نمیکند و کوزه آب به پسر در آن به بود
 محبت گفت از آن آب به به ناله کوزه به پسر گفت شما ناله نمیکند آب من به
 عدل نیست شود و فرمود من هم آب تو بخورم حرام است به پسر گفت
 از بابت حرام است من آب را میان کوزه کرده ام و دهی کوزه را بکنی
 پیچیده ام به طور حرام است تو فرمود دهی کوزه را باز کنی بین چینی
 و شراب کوزه را باز کرد و تر و به موشی در میان کوزه افتاد و مرده است
 این را و چشم بصیرتش را داشته و این کلمه مرا گفت
 فقر من
 هر کس کند به چنین خدا است
 و نشین به خالق اکبر
 خالق اکبر
 چینی من چنان سینه که
 ویت فیض و توحید عمر
 منت

من مبدیہ ۴
من آئی سہ رہو ہم پرہیز از عزتید
اگر از کردن آن باز گری
خزات بر موی با باطنی بخشید
بعد از آن شاه آمد متجرب
در ری ب بنا کرد و در حدادت
میکردند از غیب خراب می شد
شاه بدست مبارک خود را چوب
حرکت بتنوره خود میانی دیوار مستح
کد انشت بر دایت و دیگر می گویند
که تنوره خود میان دیوار گذاشت
بعد از آن در دست شد و از ری ب
حرکت نمود و در جگه آن آمد و مردم
جمعاً این را شنیدند هر کدام که صدق
بودند خانه خود را فریض کرده بلکه
شاه و محافل آنها باشند بعضی که
شلالک بودند در راه گذشت و چو
گشتند بدیاری ادبش که پشت
نشیند بنی آن گذشت باز شد
از خطبه پدید در میان پناه
سفته شاه ازین حکایت آگاه
بود فرمود او را تشنه نمانی
برگشتند به هر کس چایی کند
یا پوشش کند گزافه و طعن
صاعقه نمود از شدت خفق که
تجاشه آمد بودند از شدت
سرا کبر شسته

پیش از آنکه به این مکتوب بنویسم
کشتی نوح هر که در قله و طوفان است
همه در بهر است بوند فرزند ادا را
پیش از آنکه به این مکتوب بنویسم
همه در بهر است بوند فرزند ادا را
پیش از آنکه به این مکتوب بنویسم
همه در بهر است بوند فرزند ادا را

52

و فی طغرل که ادراجی پوشیده و کار میانی خانه را میگرد و خندیده آمد و در
خانه باباطرشد و باباطر هر هم خانه کوچکی داشت که با ترشده نهضده در
میانی آن خانه نشسته و باباطر هر دیزه کوچکی داشت و در وقت قدری بوی
گرفت آلود در میانی آن دیزه آتش نمود و نهضده نهضده را همراه نمود
و خلقی حمدانی که عرض کردند که باباطر هر که را بپاشد دولت بر او
بدهد دست بدیوار زد و گفت ای درم پاش پیش صاحب کرم
که ناله زرد بجا و اسب داری از دیوار برین آمد و بر از بر شد و در میانی
خانه ریخت و شاه فرمود باباطر هر برادر خرج خود بکین باباطر هر
عرض کرد آه و پند که من دنیا نیز لازم ندارم که ناله من
بقراین تو ایتم فرمود ای اهل حمدانی این زبانتان
دلیل حمدانی ز را زنگا بر دارند باباطر هر بصیرت مطلق باز شد و کلام
فرمود این ملک در خند آزارم چرا که کلکم گریخته
خارم چرا که نوکه باری زده شستم بپنداری میان بار

سیدنا میرزا ابوبکر مراد علی

والله اعلم بالصواب

داد و از خراسان که دینایان از خانه جدا داشتند و هر چه میبایست از رسیدگی
 که در حقیقت که در بالای کوه که در شهر بمش مشی شدند و هر کدام
 نوشتند و خود را بر آن آوردند و به هم داخل نمودند و کردند و کردند و کردند
 و به بصیرت ایشان داشتند و هر یک را از حقیقت کردند و هر یک را از حقیقت کردند
 و به خاندان که از اجداد خود و هر که را از حقیقت کردند و هر یک را از حقیقت کردند
 گفتند که علی بگفتن از خواب میبیدایم و شیخ عیسی قطع زینتی برایش
 داد که به بگفتن و آن بگفتند و آنرا هم متوجه بگفتن و بگفتن و در آن سال
 بگفتن و خواب علی آوردند و شیخ عیسی زن نداشت حضرت بشی گفتند
 که ما باید زن از برای شما بگیریم شیخ گفتن ایشان را دید حضرت بگفتند
 شیخ چه برشته و دختر می داشت و او را او را که می گفتند و خواست که او را
 کردند و شیخ چه بر توام خود مصلحت نمود که چه در جواب ایشان را بدیم
 تو را بر این دادند که از خانه شیخ چه بر خانه شیخ عیسی بر این داشت

از کشتن و خاک زدن و دین و دپ و کوه کشته میجویم چند هزار جز در زرت
سرخ میجویم ایشان قبولی کرده و بر کشته چون نشسته از قدرت
خاوند کار آنچه آنها کشته بودند و مقابل علی آمده بود چون فرود آمدید
شیخ جبر از خواب بیدار شد و دید که بر این دشت از همه چیز پر شده
و حضرت اتم آید و باره گفت نمونده و شیخ حویر دید که هر دو جوان
موجود است گفت و حویر را دادم و سقا قاضی را طلبیده به آتش خود
عقد و ابراک را بست و حضرت رفته رفته آورد و بر او پوشیدند
و او را آوردند از برای شیخ عیسی آوردند و او را بجل برده و شیخ را
روان بینان بجل نمونده و شیخ بر صال او رسیده نقطه سنگان اسحق
بسته کرد و ایشان هم آمده تپای بوستان نهادند و بوستان
پاشی دید که بوستان نیز شده و حنبره نشسته نمونده که از میان
این حنبره موجود میشود تا اینکه بعد از چند وقتی حنبره علی رسیده
و حضرت اتم روزه و خط حنبره را می کردند تا آنکه روزی
دیدند که حنبره شش شده و وقتی نشسته دیدند که بازاری از میان
حنبره بیرون آید و بر تپه کوه نشست و بر موسی و داود و بنا کردند
به کشته نمودند

بهارستان نمودن پائین نیاید پائین جوانش نور پائین آید چنانکه
 کلام گفته شد درود موسی هر چند شاد و نا شاد
 نونه آید شاد، صیاد قدیم دلگه شیطانی، و زبان دوش
 شاه باز شاد و نا، آید نت صیاد قدیم ادرو پیرا
 کنوی زردیسم و پائین شاه باز را در زیر دامن و ابراک
 انداخت سلطان متولد شد و امش کرد و دام
 پائین دامش کرد و پائین متش جود و ج
 شاه باز شاد و پائین چشم کو پیرا و امش بکینه و ام
 پائین دامش بکینه پائین متش و سر زینه
 شهاب شاد و پائین چشم کو پیرا و امش بکینه و ام
 و امش بکینه و پائین متش و سر زینه
 و امش بکینه و پائین متش و سر زینه

فلسفہ در قصد آرزوم ۶۱
تو که باری زده شوم بر نه اری

کلمه که نیستی خوارم ۶۲
بیانی بار سبب بارم ۶۳

عشق آن که بودم در عیال
ایرستان که گمان مستعد بود
حسن آتشید و زهر تان
مصیبت است شید که عید بود
و لاله زار جوانی در دل برستم

بیتکم سر بر اندازند صبر
فرزنده تر پند تر مستم
اگر کسی غیر از تو دیر
بشمارد وقت که فرستم

مکات که نژده که حب که در او ان که نژده
در چهار یک شکار در رفتند به از شکار در گرفت

مؤلفه دست رس نیرم تو دینم
ششم آنان دینم که تود

گفتش بنیادین احمد بش کرده نواندا دوا
نیچره دانان شاه نواندا دوا نیچون دابوران داهول
شکر مکشان نواندان چاه کدهم بشنیش نشان
بشن کرناپا بین بشنیش نشان تکی زخمی زیاده دوشان
هرکس قانع نوی ویرز نشان
بشنیش نیادی بشن کرناپا بین بشنیش نیادی
تکی زخمی زیاده داودی هرکس جلوبش قانع نویادی
چه کردی حمد اگر دشان راودی

و خانه او در ادراک بود و امیر تیمور آمد و در آن را گرفت
در آن اوقات خلیفه شاهی در خدمت سلطان بود
و این خبر را شنید و از همه نمود و به خانه او غارت کردند
و خدمت سلطان عوض نمود که مرا در خلعت کن به خانه بروم
که به او خانه مرا غارت کردند و سلطان و نمود و درین مجلس
خانه تو غارت می کنند خلیفه شاهی در روز آرام گرفت
بعد از روزی در دل خیال نمود که البته خانه من غارت شده
و بروم به بیستم سال علی بن چو آمده و بی ازین سلطان
او به خانه آمد و وقتی نزد ملک خانه رسید دید که مردان پریشانند
و خانه او را غارت کردند و زینش رو به روی او آمد گفت چرا
آمدی بیادیت در خدمت سلطان بنام تا وقتی توانیده بودی
قتل نموده ای از غیب دور کشیده بودی حال که تو آمدی

دبازو باره کجاست سلطان آمد کیفیت راعفی نمود و غلامان
چون این را شنیدند به او کفشتند اول خفته شد به بروی حال
خفته شد به شکمی و غلامان این کدم را کفشتند داد و درو
جم اوجم خفا چپی بلی جم اوجم خفا چکے بودن
چکس نینا چکے درون چکے درون ورنه در کاتا
زانای وانش سندا ای دیم اودیم هنگای رانا
سیرموس سیرموس چه دیم چننا تیرکی دستن چه دیم چننا
تیرچه کدر اکوهر چه کاتا تیغ سردان به به بستنا
هر کاتا زانای وانش سندا ای دیم اودیم میگدی رانا
چاپی سیرموس یاری بگری وقتندش ری یاری بوزی
اودیم داری یاران بواجان کشت و تیری

نیکو نازانان و نازانان چو نازانان
خجلی از کوی
پیر علیش کردن خجلی از کوی

سازانش بشو بونه موی
داود مرسو باران خریج
خجلی کلام پیر موی شریک
ناریک مصطفی مرسو جبه کوی نه اندید

دست کینتی موی نه اندید
دست پناهن دان حکم کین
کزی هزار کمره جده
پیش از پیشانی پناهنش جده
مردان صاف پیشانی جده

کج بند هزاره لم اینده موی
داود مرسو

شون او دیرو
پیر کینه شون او دیرو

منت میزدی و منت از
داود مرسو

در او مایه
بار کای شون او دیرو

استان این کیمی بکی
حقش آینه پناهنی

ارقم و ریشه
بار کای شون او دیرو

حق کای مده استغیت
کورده کار سلطان پناهن

ارکوی سه ایل
بار کای شون او دیرو

نیکویش او دیرش کردی
چو کینه مرسو

کود ج و دیل شده رستم کردن اراکلی
نیا شیم اوزیل احمد مرسو

شوم رستم اوزیل پناهن
شده رستم کشت و تن

شام علاء بن جانی
ارکوی دوده بار کای شون او دیرو

میر شده رستم بود
ارکوی ارزن بار کای شون او دیرو

ارکوی حاکم
پیر پناهنش کشت بر زیر او غل

چنی علاء بن دست او دیرو
داود مرسو

دشمن کلام دایه نه ده
رشته علاء بن و چنی بارخانه پناهن

راز او رستم
دکترین رای بیری حق پناهن

پیر پناهن وکیل کشت ایشان
علاء بن پناهنش دایه

پناهن پناهن
همه سترن هم شپ

دره او کز مینی کشتی کشتی
چنی نسای

پیر ملک شل رزاری خوابید بود پشاه ابراهیم آمد دید شخصی خواب
پرسید این کیست گفتند پیر ملک شل صاحب ملک است ابراهیم
گفت بغیر از سلطان دیگر کسی صاحب ملک نیست کیا می
که او را قهر می گویند هر گز نه و بنیر او پیر ملک شل زد که از
بالای بانی از در رفت پیر ملک شل بدارش و این کلام
گفت شیر و پادشاه حواری و پیر و پادشاه
حواری داشتند و دیته و کش کرد و یاد و یادش کرد
و پیر ابراهیم مراد ابراهیم شیر و نوینی نیخ
مستم و پیر کرینی یک کشتنی و نوینی و کشینی
و شد و شد را خوش کشینی و پیر ابراهیم
پیر و دان

مهر دکان خنده آهنگر آمد گفت احوال قملوی دیکت مجرتو
فعل منبع از جوامع درست کن آه کورسی چه جنبه بالا
پیشتر علی مدرش مراد درش برده رسول مندر
در رشت آه ابراهیم کوران نرنگ
خنده آهنگر شاه ابراهیم منو چندی در بند آهنگر
بر مکتب از بهر مظهر
مغزنا و ارسف

خلد مرو
 عزت نام سوار و دلبر
 پروا خمن کار تو
 دست بروند کان خلد مرو
 ابراهیم
 بر آرد او بر بار تو خط
 خلد مرو
 بیست رفیق پیش سواران

سوادی و ابراهیم
ش و ابراهیم روزی از جبل نازور به طرف بود و در کوه
چشم کاری آورد و در میان چشم که در دهنه خود در کوه بود
و او که در میان چشم نازور که سلطان آگاه بود فرمود و او را
ابراهیم از جبل غضب گرفته و از اراتشی بالا و برتر انداخته و بگوید
برین غضب از اراتشی باین بیاد در اوقات و در سه و ابراهیم
صید در اراتشی بالا و برتر انداخت و او را در اوقات
موا بگرفت آهسته بر زمین گذاشت و ابراهیم دید که به کرا
افریق می نرسید و دست در زیر تپه سو نمود که او را بردارد
هر که عبدل بزند که در دو پای خود را بالای تپه گذاشت
ابراهیم هر چند قوت نمود نتوانست بردارد و ابراهیم
از غضب دست را فرو کشید که پوست بالای انگشتانش
رفت

رفت دیدار و عبدل به حکم شوم و داد انوش
ابن نهاد دست بلاد و داد و فرموده بدو نه روی بخش
عبدل کل داد و گناه کرد و در رس داد و فرمود
رس چاکس داد و گناه نه پای تخت سلطان داد
اشخاص قایم دیوان داد و ارک احمد

کلام سید فارسی
لاهی حرفه حاجی ارشد بنویسید هر که اید عرفان تو گشاید
هر هر میده ان شاء الله کاران باطن نورانست دره جبهه
لاهی نان نه بخت مود و ناسخ فتنه ارمه برانست کویست بهار
نه قوی چنان مکنه اودماعی کورنات و رضا ارشدانه
سعدی نامزد است در کت قل الله سید فارسی

خاموشی سرکش
 خاموشی نانا خاموش سرکش
 حسه قد برده بیاد در کوش
 به آوازی آه میانه در کوش
 جدم خاکی
 خاموشی نانا جدم خاکی
 روت نانی در نانی رهنمای تو از کج
 چنی داد و پسر مدعی کشتن
 سر او کشت کاران
 خاموشی نانا سر او کشت کاران
 بشم شکر کین چنی کشت یاران
 ستاره موینا مرثیه یاران
 ستاره موینا مرثیه یارین
 بنم مرثیه عقیق چمن
 پوسه مرثیه خاموش کهن
 بدی ژانرل بن اب تهمین
 خاموشی کین
 خاموشی نانا خاموش کین
 نه لوح به

نه لوح به نه قلم نه صد او نه نه دیک
 او یک نام معاش
 به دست دار نه چانه نه کم شکت خاموش زلال
 خاموش نانا خاموش زلال
 نه لوح به نه قلم نه نه پیکال
 او یک شکت مکتش به حال
 نه بطن ای شکت حال
 خاموش یک کبر
 خاموش نانا خاموش یک کبر
 او یک شکت مکتش به حال
 نه لوح به نه قلم نه زرد چانه مرده
 نه بطن ای کور مکتش کرد
 لال در یه
 خاموش نانا لال در یه
 شکت مکتش نه دون جاده خدا
 عزیز و مهمانی باز
 لال روی دریا
 خاموش نانا لال روی دریا

شکت مکتش نه دون جاده خدا
 چودت مکتش یه پیکال
 لال مکتش
 خاموش نانا لال مکتش
 مردان دریا غرضی مکتش
 چنی سواران شکت کردن
 خاموش صبور
 خاموش نانا خاموش صبور
 نه لوح به نه قلم نه کانت نه دار
 او یک سید مکتش نه آرد و نظار
 او نه چانه نه قلم نه کور
 خاموش سیدار
 خاموش نانا خاموش سیدار
 نه لوح به نه قلم نه مکتش نه دار
 او یک سید مکتش نه آرد و نظار
 او نه چانه نه قلم نه کور
 خاموش دریا
 خاموش نانا خاموش دریا
 نه لوح به نه قلم نه در نه دار
 او یک سید مکتش نه آرد و نظار
 عزیز نه سید نه پیکال
 کلاه خشتی

کلاه خشتی نه پیکال نه رت چنی
 نوب و روانم دیاری شینی
 دشیم آلوده نه کین مکتش
 جی صبح شنه
 حله و او پیکال جی صبح شنه
 لای کلامی مادی لایضی نه
 نه نه پیکال مکتش نه نه نه
 کلاه خشتی نه پیکال نه رت دیاری
 نوب و روانم رشتی نه دار
 کلاه خشتی نه پیکال نه رت دیاری
 نوب و روانم رشتی نه دار
 حله و او پیکال جی صبح شنه
 لای کلامی مادی لایضی نه
 نه نه پیکال مکتش نه نه نه
 کلاه خشتی نه پیکال نه رت دیاری
 نوب و روانم رشتی نه دار
 حله و او پیکال جی صبح شنه
 لای کلامی مادی لایضی نه
 نه نه پیکال مکتش نه نه نه
 کلاه خشتی نه پیکال نه رت دیاری
 نوب و روانم رشتی نه دار

چاه گاه بری منت کردی چه خاله بری
 هرگز زبیلش نه پاری کز آتش بطن به خلق مری
 منت کردی بزیل منی بزوان منی چینی شش هزاران بشان بدین
 چاه ایام چشمان گشت ^{بجی} سرهم منی
 او نه بخت خا ^{صدا} پندی او نه بخت خا
 قانع مردان عدا کلا ^{شکار} و ارم مکره کوشش حرا
^{سید خورشید} چسبند ^{چسبند} ^{چسبند} ^{چسبند}
 شافل جهانم کردی فی ^{الکافی} جهانم کردی دیوه
 چینی و او پرستی را ^{هر} کفتم بنده زبویه
 جوانی خواص بیاید و جود مرق ^{وایتوم} من ^{سپیده}
^{بیکر} ^{بیکر}

سید سپیدم نوشته سپیده خاوش مرا گناه اسی
^{سیدالامام} ^{سیدالامام} ^{سیدالامام}
 از نه بختی باغ ریز ^{نات} ^{سار} ^{ایر} ^{ایر} ^{ایر} ^{ایر}
^{بر} ^{بر} ^{بر} ^{بر} ^{بر} ^{بر}
^{بکرم} ^{بکرم} ^{بکرم} ^{بکرم} ^{بکرم} ^{بکرم}
^{کلام} ^{کلام} ^{کلام} ^{کلام} ^{کلام} ^{کلام}
^{فرشته} ^{فرشته} ^{فرشته} ^{فرشته} ^{فرشته} ^{فرشته}
^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید} ^{باید}
^{نور} ^{نور} ^{نور} ^{نور} ^{نور} ^{نور}
^{پیر} ^{پیر} ^{پیر} ^{پیر} ^{پیر} ^{پیر}
 کردی کز آن جهت شری ^{ماری} ^{اکند} ^{نه} ^{بهر} ^و ^{بری}

سکایت سابل که در جلد برلا کدست بکت و فری داشته
 نینا دینه بکت و فری داشته کمان جوشن آن
 رد داشته بنین عازیم جبر کشته شش کمان
 دوستم عین شش کمان ای خواهر بخت مردان سوال
 کمر سیکه کمان در دم بزان باغ آه آن در دم بزان
 بخت مودن نه جعه مران نفسم آوراشن چاقو نمائ
 شاه صحره ^{سفر} ^{مهر} ^{مهر} ^{مهر} ^{مهر} ^{مهر}
 سفر مهر ^{مهر} ^{مهر} ^{مهر} ^{مهر} ^{مهر} ^{مهر}
 بار بشته ^{مهر} ^{مهر} ^{مهر} ^{مهر} ^{مهر} ^{مهر}
 قز و بچل قطره کبزاره ^{سخت} ^م ^{سابل} ^{کردی} ^{قطره} ^{را}

دری

بار چینی شش چینی همارا قبر و قبلی و پیش دست دره دار
 نوا بخوشش مولا و قطار سایل مرمو از راهی یا میر
 چون که رحمت کردی بنده فقر دست مکرده به پیکوت پکر
 مولا مرمو سایل مرمو نه چینی تو من سایل مرمو
 توقعت دات جی ستمانه خراج مهرش مینش بنه
 قطار همیشه بله درانه سایل مرمو دروم نرانه
 یشه لانی دروم نرانه روی مبارکت دغم ندرانه
 تا بونیم جملی کعبه مروانه مولا چهار راتق داد
 سایل مرمو عز عظیم دین ای برادران عز
 عظیم دین برکو موری کسرت کسین بندهش مروانه
 اید بنه نین نار حقیقت

با مرمو از راهی کوش مرمو کوش مرمو
 اول بنده استندم لا اله الا الله
 لا اله الا الله پروردگار
 رسول الله حقیقت حق
 محی الصلوات کشته آمین
 تقدیمات صلوات بهو دین
 بسم الله اول آخرم یا رب
 الحمد لله شکر سداق
 ارحم الراحمین هر چه خواهم
 ما کلمه از دات مستقیم

بیایم مرمو کشته از راهی
 بر تالی باجم آیه نازم
 زلف آفتاب شش جی
 جی صلاصلا درجه نورین
 عیلم دین حق مطلق
 بحر العظم فی الیقین
 صلوات بهو دین
 رحمتی رخسرخ
 ربم مطلبی
 رحیم داد ره نای
 دوم الدین

ایاک بغیر ایاک بغیر
 اهدی نص ایه نص
 صراط مستقیم صراط مستقیم
 عیلم موسس عیلم موسس
 غیر المفهوم غیر المفهوم
 قبله قل قبله قل
 اللهم علین اللهم علین
 ولم لا لکم ولم لا لکم
 که چیش که چیش
 از هی از هی

حکایت نخ حکایت نخ
 که محمود که محمود
 کشت دراخت کشت دراخت
 آب داون آب داون
 آفتاب خواپده آفتاب خواپده
 پیش آفتاب پیش آفتاب
 آید پیش آید پیش
 پدار شد پدار شد
 گفت کو کون گفت کو کون
 سیم گفت سیم گفت

از ضرب نامی استی نام کار رزم برادر و حکمت استی ار
ازه خاک نامی شریان و زر مرگ استی میا در و سر

سر دهم

جیل جیل بر
در اچمی سندی جیل جیل بر

نوح پانه قلم نیا رز اغیار چشم ندر پانه در ندریا بار

نه چرا چر پانه

نه لانی کال پانه چر چر پانه

تا که پشتم نه دانه در پانه پانه این نه بورت کس نزان سر پانه

شعب کوه پانه چشم نه در پانه نه دانه کوه

نه سر دت اله اکبر حیا پتن و مچر آورد او نظر

اقرارش

اقرارش نه کرد
اوس چینی هم اقرارش نه کرد

چشم نه در پانه نزار و نزار
پیر موسی وزیر و وزیر در کرد

خاوند کور پانه

اولتر نه سینه خاوند کور پانه

در شرط بنام دادش در پانه
و صفت بک کرده رزم نزار پانه

پیر جیل

وام شرط و دت پیر جیل

چشم نه در پانه حجت قوی
نیست نه بای پیر و لیل

مرتبه شست
اوس و از نعل مرتبه شست

حیا خورش نه لانی پانه
آورد اوس بط نعل در پانه

نیست نه روی اعظم

در پانه نه نیست نه روی اعظم

هفت طوق نه شست پانه
هفت نیست نه لانی پانه

آورد او جهان
بکشت در او را آورد او جهان

و مچر نه کرد نه در پانه
پیر و ششی زین و زمان

موراد بابا اوسم

اوس آفرید حیا بابا اوسم

و تاب نعل نه عت ندم
حیا در جان فر مانق و قلم

جهان جفت جیم

سر جهان نعل جفت جیم

از کان ارب عقل و بر دنام
کرد نه چار پنهان مر تهای تمام

عالم اولاد

بمنت کردی عالم اولاد

بکران نه دنام زله دنیا
اوس از سران و کشت

چینی فریش و بر

چینی عت آچینی و بر

نه کس نزان پانه

کس نزان پانه نزار و نزار
تا نه دون شست ی مردان آخیز کرد

دریا کردن کشت

شفت شست ی مردان دریا کردن

در القه رنه عرش و دل نه روی کشت
پیر پانه پیر و قمری کشت

نه بر تاد بار

عنه پانه کوشی نه بر تاد بار

قاف قاف جهان یان دیا
عنه و خوف قمری بار

یا هو یا منهو

روان شریف یا هو یا منهو

هفت طوق زین پانه کوه
وصف شست ی مردان تمام

منهو تمام

سمن چیش و چون منهو تمام

سنا شست ی خویش قوش تمام
حسب سکر نه سکر کرام

بشت پیران کرد
مر قرضی او در و بشت پیران کرد

بیہوش

...

ہنا جن صبر

فدا مہمان

نه نشه ظهور د اجهال غل مړه دیوان و فستره انس جن مړه
 رفته خیزه مړه
 چنه شیل تا زنده خیزه مړه
 دینه خزان د لکه یز مړه د افشار نسان خابین تیز مړه
 د افشار اد جده د اسگر د د افشار اد جده
 بکت د لکه نکت نغمه بوسه سکر مودین باری بو روا
 حبیب علی داد
 پیر اوف ط حبیب علی داد
 غلام د اده لکران شود امر دور لکران کشت بدن د باد
 شط نامنه باری اوس مننه نومه شط نامنه باری
 مردان آزاد و جوده باری خوابم بنشیند اده لکران
 چوده ستر دین
 اوس مودین ستر دین
 خوابم بنشیند اده لکران مردان بونان باقی پنا بیان
 حق دوستان

حق دوستان بو
 شپری بران حق دوست نیا بو
 سهریزی مردان تفتنه بو قبا خیر دوست شکی کپان بو
 زری دوران
 بکت کوی سهریل روی دوران
 دکت دادان دارنام آوران سهریچم حبیب قران
 حبیب پور ل کوان سوکر د جهریب پنا ل
 مکر دوران آکر کل حال بکت رکت علاءن بران دلال
 دینه قرار
 جهان دینه بکر قرار
 آفریده لکران مرغ دهور آینه زبدان پاک مود راز
 سالان چوان ج م آینه زبدان سالان چوان ج م
 مردان نیشانی ابرو جهم جهان وی دینه بکر و مقام
 خالص مغانی وجود مود جود پودان و کام مراد مقصود

کینه دور و امید دارن کینه کارزان کینه بخش دارن
 کینه وار و امید من ربه بوشوم و کت استه نیت
 اول آخرم خنده کار
 وحی امیر مود لیس و مجنون حش زان لیس و مجنون
 داغ دکار شیط دلبوسن یا هو یا منور علی من
 شیط دلبوسن دلباز یارن نه بن اخبار خطا چا زارن
 خطا بعدن بد خطا کارن ملا سبکی نیت ملا باری
 مطارد و حکم باریک حجت منان و بمن سلطان صحبت
 صحبت زهشت یارن واحد احدن صده ناچارن
 مکه صدم نه چاره باری چنی پید و جهر کلام چکارن
 کلام من خالص پا جهر جزان نه پای میزان او جوی رشان
 سناک ممکن
 دزم شکی مردان رکت ممکن
 ترمفت

دینه خزان د لکه یز مړه د افشار نسان خابین تیز مړه

ترمفت اقلیم هر هفت طلق باج بکر معراج طلق مطلقن
 اوشه نیر پنا که معراج اوردنه رسول کنین سنده باج
 ششم شش افلاک موارر کوران کتا و شت تیغ آفتاب
 هر کس نه اورد اجازه مطلق خطا میریزد و باد شفق
 آینه مجنون نحت حبیب راکان دیده دار دور مردان
 اول آخرم یا
 کام سه ان بر دم نامه شمر جود و بای ال بر دم
 شیطانه بهر من قوط در دم نیادام و کان دانه آردم
 دانه کام دانه حباب دانه مردان آوردن پری نشانه
 دانه قیمتی کوهرن کوهرن تر سینه مردان هر مود بر
 قانع مردان جمع یاران حرنه فرجنت کوهرداران
 اور دشت م سپا و بس بس نون برای نه نون لاهی مستن

جو قه صید ان شون از بک بود شون شون بران هر دو هر دو
شون شون را تا دو چینی چند شون شون آرد دار بالا موبند
چند دوش رنج پا داران یاران خواب هیچ اهرام بداران
هر کس خواب هیچ اهرام کرده روزی نه نگار باری برده
آنچه چندان بخت بداران

دیده در دور فرزندان

بران رانان را بوسه کرد حال جود ران را
ای اوس عین سلطان پاندا آتش و ستن نه روی جاندا
آتش دینه ابر جان شستن منی نشادی زوق دکن شستن
سهر جهان است شستن خلائق حرکت خطان شستن
نه شوق فانوس نه سوسه شستن نه مستی مستان نه مهر و جستن

میرزام دلقی اینه اودین

اینه اوس عین هر ران

اول آخرم بار

اول

دلو طنت مزاندا شون جان و طنت
آنچه بر کن از نیت ترکو آنا کون مکت
هر شوط طنت تا در الفند وی ظهور آنا چونت کر طلق

آنچه شغف تو ش بر اینی گفتی ندان چناندا منی
بریم بود چه صحت شندی را منی جسم جستن

نه ای بدن مشغولی نه آینه ده مگری نگاره

اول آخرم بار

داغ م کرا تا اصل آب کل داغ م کرا تا

ویل ویل بسلام دبل هر جا نوزده فرزان حکم عطا

دون و دون کیلام و منزل تا مسو دست لای کاس

بادام نه جگر عزربل شویم لقای حق ندون نه کاس ادا

جعه را بکم کرد با و ام اشراری شهر شهر با شط نامه داری
انام درد دل سسکه متان دل چون صوفیان گفت اراک
دل بهان منفس کوی اشران نه سهر بازار و ابره داران
بش نوزی خلا نه چرام نداری تا پشت لالای کاخ
بش بی پردیو کوشت کتر بکشت
کراتی جوشی در داره نه کشت

خرنوس دانا ده خروس و کز ذات سبحان انا ده
بنات نظر بشهر نامه سیف صبح آیش نامه ده
پیشانی نه شفق ملک داور نه رخن تا سکه کشت آناه از
نه سهر ناران بنده با چار جزا بکشت برز تو به استغفار
نه سهر ناران مبنده با در جزا بکشت برز اله اکبر
شمس و خیز نه با چار هم سوره و سوره اینه

مرغان دآواز

مرغان دآواز رنزمه خوش خو دانا نه سهر جی لایم
آزیه کان انش جن یک سهر بران نه ذکر سحر اکر
آزیه کان جان آفرین گفت ندان نه شغل دکان
فت متان تهای وی ظهور نفیری زردشت مسلمان دکر
داستی جگر کس ترس و نرانا هر کس سهر ران زردی و نه کانا
روزی در روزی قننت کردیش هر کس داندازه ویش کشت
روزی که گفت اودت یکت به چینی هر رز ایش پتی اودت جینی
چو کله نه ازل خاکم خان چخته به دود بهران انداز کشته به
سهر دود و دوزخ با من نوبت کاه کاه به هم نه بر کاه کشته

اول آخرم بار

حیوان تار علم

سهر جهان کرطن تار علم

ترک سربانی وقت روی آینه سرت سربانی
 سببی قرانا حقیقین بیایا و عده دار بر کین
 نوبه حکومت حقیقین شاپرزه قدیم ویدی دانی
 سببی سرت سربانی جبهه معاف شمشیر کین
 سربانی اعدا ایران تاوره اندیشه شمشیر اعدا
 همای حق خون سبب خوش من تاحال ایمان کس حق نشین
 ادحق بمن ولای او میانه ولای کوفیان شو میانه
 سادقت اسرار ز غمزه داده شایع جوش خروش تیغ غمزه داده
 نامه فتوح بخت شهوری عجایب مصاف قدرت کرداری
 میدویش خرابت ده دست کف نیت خرابت ده
 مغرب مشرق بین یار جنوب شمالش بر تار
 و عده شیزان

و عده شیزان در وقت مجرور خزان و سربانی و نش مجرور
 و نش مجرور شیزان سربانی چه که میان و غیر سربانی
 سربانی صفی سبب غنیمت وقت و طر مار حواله حکمان
 ادسا شیری مردان مکر داری حق مدد و دست هر کوفی داری
 کرشمه شمشیر کین کین کین اقرارش کردن با پای داری
 بقایه یاران شیط و پنا ویش خنده کاران آینه کین
 ویش خنده کاران یار داری حکمت کار خنده کاران
 هر چه حکم بنو بانه خاندان فیضی است
 نوبه حکومت خاندان خاندان سربانی
 هر کس یارانی دین فیض بیایا و عده دار بر کین
 هر کس یارانی فیضی سربانی و نش مجرور

سلیم و کاکم زنده دین زین عین زاید زین زین زین زین
 اعدا آخره دین
 شیخ ایوب دود ایضا نوشته
 دود در برابر ایستادگی روی دود
 تانجریک ایستادگی بایستادگی کم زود
 تانجریک برین زود زودت نماند و دست دراز
 هر کس بجای دین بر آینه روز و شب را این رستاخیز
 ادب و بیخود آینه شاد قفس یکس بونه و کمان دراز
 بعد از استخوانی بد و تانی دمشق بکر و در تانی
 بوقش نه بوز بعد از چو در تیغ و دود سواد چو
 بیخود و سبب رستم تار در کین قوت تیغ و دود
 اعدا

سربانی طایف کین زین پشت طایف کین زین
 سربانی دین دین دین هر یک سربانی دین
 زین کین کین کین کردی شومند و عده شومند
 اعدا آخره دین
 زرم کادبان
 زرم کادبان
 سربانی دین دین دین فوی کین کین کین
 جد سوادان کادبان کادبان کین کین
 هر کس کین کین کین کادبان کین کین
 فوی دین کین کین کادبان کین کین
 فوی دین کین کین کادبان کین کین
 فوی دین کین کین کادبان کین کین

فری دادی کار ای بر کار / که با سوارین او نشد فراد

۹

برخی ز غنای
 زیاده بپوشی ز غنای
 دون بردارید بر عارضه جبار / و بر داد کارال فری
 ریا نشد با سرکشت گشت می / شکان می کرد بر سرکشت
 داشت لایه نمان ز می طاق / بردشانی از روی چانه طاق
 داشتی و میرزا بردش و دفتر / سرفوب و پادشاه و پادشاه
 فری دست خام دران فورو / در سیر و دهان فورو
 خبر دران نه بخت خالی / آمان صد آمان و اخلاقی
 داغ می داغ می آن سینه / خاص می و خاص می کسی

اول اوجم

۶

نشست ز غنای
 نوی شوم او سیطران غنای
 اخی غنای

چنی جباری یغری ویش کسی / کسم او کس نه قش و زنی
 او کس نیده و بشم بافتن / ستر کانیات اقیم شکافتن
 برقع جباری یغری ویش / دوجا نو شمشیر و جباری
 بجای کس معای دشته / بجای کس پیک بر هشته
 عاشق معشوق ز شمر ج / نقی و رانی و کانی و جبار
 عقیم رسیده کانی / قش نه حال کس جسی شین
 هر کس کس عشق طری / نه بحر غواص نه ز جبار

۹۹

نزل نزل / روح به سوس نزل و نزل

یادم و در سوس سوس / دیم بن بری غنای باطن و طین
 غنای سوس و سوس بر جوش / کینه و دل و هر کس دلدل و کین
 غنای سوس و سوس بر جوش / غنای سوس و سوس بر جوش
 هر کس غنای سوس و سوس / هر کس غنای سوس و سوس

۹ / نزلت نه بر طینه عوزان

تا صد عود کانی و در کانی / سبب غنای کانی و در کانی
 دوش و کینام بر جوش / سبب غنای کانی و در کانی
 است و کس و فرق جهان باز / جوش و کینام بر جوش
 دو طرفه و محبوب غنای / غنای سوس و سوس بر جوش
 ارمی و در بینانی ز در و پادشاه / بر سوس و سوس بر جوش
 وینا پر کون آفت و شوم / چند کس و کس و کس
 ای بازی از کیش و بازی / کیش و کس و کس
 بینی بانی و رونی آفت / کینه و کس و کس

خدا در شیم

۱

کمانی کس نه در شیم

طینه نزل

طینه نزل و بر جوش / سبب غنای کانی و در کانی
 چون موسی کس و کس / سبب غنای کانی و در کانی
 موسی کس و کس / سبب غنای کانی و در کانی
 بشیم و کس و کس / سبب غنای کانی و در کانی

۶

دل و طین / دل و طین

طین و طین / سبب غنای کانی و در کانی
 طین و طین / سبب غنای کانی و در کانی
 طین و طین / سبب غنای کانی و در کانی
 طین و طین / سبب غنای کانی و در کانی

ادلی آخر می

۹ خوار خواران شوی نه غفلت شیرینی خواران
 هوشم شوی نه غفلت کلان دیم ناله میونس کلان
 عظم شوی نه غفلت هوش هیت بهرام سی سام
 من مجنون چاره احوال زان حال هوش هیت بهرام سی سام
 چون سودای دین چنین جام پاهم ابراهیم در چنین بهرام سی سام
 چون که در دیش قوه بود باو پنشن لایق پست خاش و تاپ
 ای چنین داران ای چنین هوش سیزم کردن میز و جوش
 دایم عشق کشت ریمین عین مومن جبار یار یمن
 میش چون چنین آه نم پنه
 مرد حق کردن و برکت به

نه کار و داران آرزو میونس بزرگ داران
 سر بران ش خورشید که بتوان کوی دریا کانیشت کردش داران
 پرده ان

پرده ان شفت خرد پادار شانه زینشتن ارلاک مردار
 متعلق به کرد و لکت نه کرد باک لکش کرد و ز کید
 دانی هر دو پستی آخرت کفی نه ام مگر آفت
 دنیا و دیون آفت شیده چینه سچ رستن مگر شیده
 غریبه بزره مل کند و رکت مردان چه بمن گفتن در کشت
 مردان چه بزره ل قریب پادار کفی نخوان رینش زان زرد پنی

۱۰ شکر و ریشه شری شیم اوسیه لکار و ریشه
 من ناشی ندان مگر و ریشه خونا ک ناک خا لانه ریشه
 ناشی ندان پیم شیم اوسیه لکار دست بردم اوشه صحت حن کان داران
 دست بردم پادار و ریشه لکار ریه در زنه اواک پادار
 آرا لکار ریشه من زانی نام شفت اواک کرد و سینه ص
 دیام دیدار زانی زان آوید صفت من فریاد
 آوید صفت پرور زان من ستر خرقه غرق نه چاه

زینبی زان پره زانیان مثل گفته دست او کمال
 ۱۱ اندر و چه روم چون طاس کمش در در چاره م
 درش سوارم کیا بیام پاره تر به جک صد پاره م
 کشت دی زان نادره که چه اشته جفتم کرد
 چنان دست او چنگ نهی پولا دل پادش و غریک شسته
 چیش نه شکم شتر سبن تن نش نه تر صفات به ستن
 مر نه بختان اودت به اوب جندله جبرش در کشت و بوب
 دله متر نه طالع دست دنیا چون نزن کشت و در دست
 دله متر نه ترا که دوری بکم خد زنده بود جبرری
 دله متر نه ترا که غربت بکم شوی مردان جان دی وضعت
 زنده بزره نه سلام ارجان طاس کیت اودیک نام بکت تانی
 اول افروم یار

۹ پیرین چه زار
 جام می نوشن چه زنی بزار
 نه که داران

نه که داران ویش دست و پوار دست و پشه یکران دکار
 یکران دکار دست و پشه ناله بور میرزا توی و پشه ده
 شیان مشندان ناله بور و کوش جسم هیت طوان چه هوش
 سوان چه هوش شام هنر دعوای و چه بی بی می حش
 راستی صرافان تا شتر عشق اتا نه ن جان سبو کش
 امید دارین دی کش تا توه مردان جباری و حنات ده

۹ بستان سکن گفته بهم دور

روح چون پروانه ن پرواز پیکر تا یادم دی بی تخت اره سر
 دل مست چه هوش ز بوی شت شیم نه قاپا سر دست ده
 آثر میش چانی نوقا چه ا تا یادم دلب شراره شمع دا
 بکم خرم خراف جگر در جگر روح روست بود آمان گیر
 کورین سرور دیده عیب نوا به ز تخت و عیب

درین مجله دیکه صحت غافل نیست دردی روایت
 اینجا روانی و مردمان را بی دوا می گران دوا می شای
 اولی آفرید یار
 کرک هر در می
 کرک هر دای زمانه در می

مریدان را که را دوست
 فرموده تبارش خرابات
 چنانچه که در رحمت
 چهره ی عیانت که در تحت
 لاله گشت روشن مردان می
 چهره ی مندی خد و موری
 اهل آخرت
 از روی کار سکنی
 نه حاجت سرحد دای که این

۹

خالصی نه پیش نشن چیش سلاوی بیانی نام کاشن
 چیشن که شله چنان چن مان نه چم تا دم چنه هزار چن ران
 سنگ سفیدی نثر پیشن که مبارک که این لار شن
 سنگ خوار سنگ بشو چن چن کش دی او سنگ چنه سانی سنگن
 به او سنگ خوارن ش طلمات نه چه لای کردن ش قرار
 چه حب کلام دفتر دوستی علی میرا مودف ته کشت بسی
 صرافان توفیق خلوف مگردن راسن که مزدور نه دوستش برودن
 ادلی آخرم بار ۶

توق بنویس نامت دیواری کورانی کور بانا و شرماری
 ۶ میرزام اودتقی
 نذاشترین یادام دتقی
 میرزام لوام اودن تخت تخت خاجن نه یاله تخت
 میرزام لیلوم تخت خوابیلم یکشم چرای ششم هفت پروانیم
 داد و بخت هفت پروانه چا عاشق دشم پاشم بیدانه چا
 داد و شنی ص پای تخت ش چا سرشت نور چا نازش روا چا
 بیده اند دیش پایا که شها فرد چا خورود چا خواب نرود
 اول آخر یار
 کا کردن طفل کا پادشاه گردن طفل
 کا سران و شرت چون مجنون بلی کا جم یاری گردن و سو بلی
 کا شریان و رنک ملاک ملاک کا سرمست جام باده چاله
 جام مجنون نوش ببر و برطی کرد مست لقا چا چا خواب چو خورود

۹
 به عشق صفا، نوازش کرده
 بهر جامی که شود
 یاران نبوشان رشت دماهی
 یاران نبوشان چرخه نهاده
 مردان یک کف آشنایان
 معایز و دردت شکر اندوختیم
 اول کلام

نام در آن ناست
۹
فوق نام در آن است
کس لاف خواجه چون گوشت خام
خنده بگویند و پاک و پاک
به سنگ پخت نکند به
فانی خردگار

دلداد تن
 نغمه ای بند دارم دیانت
 آواز گشت دران زنده است
 منمده و شاد می شمع شفق
 کشته کرم نوی و دیده پاکش
 کورستان رخسار خفته غایب
 شربت دوران دنیا دار چادرت
 جهان گشت دران نوری بندارت
 منمده است تسلیم و دار چادرت
 شربت بد و شوق عینی حقه ده
 صدای عینی حقی با نه خاکش
 یکش نشان و با غایت زاری

۹۹ صف در بیت
 و انا جوادان صف در بیت
 کرد بطونانی و اهر طوط
 و درون آن است بیت
 جعفر بن پاک و در هزاره
 برداشتن برای حساب سی
 و در دوسوی هر چند پیش از انا
 کار یارین بر دور بیاد
 کار و عمل کنون غلط
 کار یارین بر دور شاه
 پیشین و بعد از آن شیخ عیسی
 نامش شود آجا کستان

کلام مغان
ارکوی کس زبان
بارکای شم و تن ارکوی کس زبان
مردان یکسیدن کردی جهان
ارکوی شم و تن ارکوی کس زبان
بارکای شم و تن ارکوی کس زبان
میرقال ارد و سته جو با
آه خنجرش نه در

64

اد و سادری

بارکای شام دستن اد و سادری

آپنا مینا شیک ستری قاف قاف جهان پنا م پجری
اد عرت نو یقی بارکای شام دستن اد کوئی عزت یقی
هری نقش دادن ایمان تو یقی شمع سوزان اد بر نو یقی
سوار بارکاش

عز و ذوات نام سوار بارکاش

دوستون ذوالقدرش بی تیغت مور و نه کاوانا یقی
پا برینه و نه ناما پا برینه و
آغلام چنانا رستم دینده چکه ام دینده چکه دینده و

برینم قایم

برین داران برین قایم

نما ساد دریم داریم شیف سلطان غلام ابرار
برینم آب در
برین داران برینم آب در

دورنه زنده

دورنه زنده دردم آزار

اد و سادری

بارکای شام دستن اد و سادری

دردم باوردی در دمانی هرکن در مش قلب و جیش ناران
اوچه کری بارکای شام دستن اوچه کری
دستن اد و سادری یوی موری حلقه توینا و
کس کینات نیا دیند مری
ادش ران ده بارکای شام دستن ادش ران ده
آند درستان ناریان ده خرمین یاری پیمان ده
اد و سادری و
بارکای شام دستن اد و سادری و
سپه دیند پنا یقی و سپه سپه یقی و سپه یقی و
سپه دیند پنا یقی و سپه سپه یقی و سپه یقی و
بارکای شام دستن اد و سادری و

یاری موری عقل طاندی شیف نیکوشت و ابری

دورنه زنده

آپنا مینا شیک ستری قاف قاف جهان پنا م پجری

داد و پیرموسی با دیندشان پنا مینا شیک ستری قاف قاف جهان پنا م پجری
بن اد و سادری بارکای شام دستن بن اد و سادری
شیف مینا شیک ستری قاف قاف جهان پنا م پجری

اد و سادری

بارکای شام دستن اد و سادری

دست دله دیت بگره بارکای شام دستن آند
دست اد و سادری بارکای شام دستن اد و سادری
بدکار یا راد و میدانه دیش مینا اوچه کری
دست اد و سادری

بارکای شام دستن اد و سادری

هفت تنش چکه آرد اد و سادری پنا مینا شیک ستری قاف قاف جهان پنا م پجری
دست اد کوئی سسی مان بارکای شام دستن اد کوئی سسی مان
درمان دردم داردی جهان نقش مینا اوچه کری ایمان

دورنه زنده

چوکوی شام ی بارکای شام دستن چوکوی شام ی

خواجهی علامان ذات مندی کشتیش بند کردن نیافته کوی

اد و سادری

بارکای شام دستن اد و سادری

مردان میگفت سرانادرم سلطان باغری پنا چه ایام
اد کوئی و نا بارکای شام دستن اد کوئی و نا
طوفان بجه چوکوی شام توبه باغی دور ایام

اد و سادری

بارکای شام دستن اد و سادری

اسطان نان ده نای ران میان ورا که کردی کم ران
درد و در بارکای شام دستن درد و در
سلمان پنا مینا دود و دود سپه مینا اوچه کری

اد و سادری

بارکای شام دستن اد و سادری

چوکوی شام ی بارکای شام دستن چوکوی شام ی

در ساج تار می بارکای شام دستن اوج ناری
 پیدی بکنی ارشون باری پشتم افزان چه برد باری
 ادرینه سپهری
 بارکای شام دستن ادرینه سپهری
 چه قال بعد از آن دیری چنانچه پراورد دست گیری
 جی بر تباری بارکای شام دستن جی بر تباری
 مردان سبختی چه وزن باری یاران در نظر قدیم داغ داری
 ادرینه علیین
 بارکای شام دستن ادرینه علیین
 بنش کن کردن کردی و یقین عیش شب خوابی چنانچه
 ارشاد زود سپهر بارکای شام دستن ارشاد زود سپهر
 مردان بطورین کرد قوی کعبان لاغون پرورد
 اوتامش هورین
 بارکای شام دستن اوتامش هورین
 پرای قالم

جری قبل بنایش ادرینه هر کسی بر آورد انش و جوشن
 ادرینه ادرانه
 بارکای شام دستن ادرینه ادرانه
 دانت خدای قانغانان پانصد ساله پشتم پشتم تزانان
 ادرینه سکانه بارکای شام دستن ادرینه سکانه
 موسی یکیش جری ادرانه سپهر بیرونه چکنه خدایان
 ادرینه لشند روی
 بارکای شام دستن ادرینه لشند روی
 دانت خدای شند سالی اولی چه یاسین ده نقطه ویش بوی
 ادرینه چگون
 بارکای شام دستن ادرینه چگون
 پانصد ساله پشتم پشتم پشتم پشتم پشتم پشتم
 ادرینه ادرینه
 بارکای شام دستن ادرینه ادرینه
 غلامان آهانی چه هزار دینه جسته خدایان ما کس غلام

ادرینه عیسی بارکای شام دستن ادرینه عیسی
 سپهر پرورد چینی سپهر موسی سلطان صحتش بی چه اگر نیستی
 ادرینه عیسی بارکای شام دستن ادرینه عیسی
 یکم غلامان چه از لایط سپهر اگر دشتن ثلث حازه کار
 ادرینه عیسی
 بارکای شام دستن ادرینه عیسی
 اخلاصان پاک بطورین یکرکت یورت حق شناسان بی غم
 شهر خطا بارکای شام دستن ادرینه عیسی
 چینی حق پان جیای عطای پشتم اقبال یورت لقا
 ادرینه عیسی
 بارکای شام دستن ادرینه عیسی
 دم بسته سون بارکای شام دستن ادرینه عیسی
 دست ارشاد چینی بارکای شام دستن ادرینه عیسی
 ریشش داناتا ویش تر کین سپهر پرورد در رولج داده ویش

عکس نما حکم دور به عکس نما
 بونا چه بویچه مردانش وانا ذاتش قدیم یاری برزنا
 ادرینه عیسی بارکای شام دستن ادرینه عیسی
 بت بت خدایان خوبم بیانا چه در زمانه پست خدا
 دست ادرینه عیسی
 بارکای شام دستن ادرینه عیسی
 یار زرد بامش دانا بوی آورد درود و غمنا بوی
 ادرینه عیسی بارکای شام دستن ادرینه عیسی
 در چه کرد مردان پشتم پشتم ادرینه عیسی
 ادرینه عیسی
 بارکای شام دستن ادرینه عیسی
 چه که میزان یقین چه اقرار باورد در جلا نامه پشتم
 ادرینه عیسی بارکای شام دستن ادرینه عیسی
 غلامان پیدی سیدی عیسی حشمت خدایان در حشمت کینه

بی مازندوانی بارکای شام ستمی جی مازندوانی
 یاران کردی جنگ چن کربان سلطان هر دیش پادشاهی ستمی
 ارشط سیردان بارکای شام ستمی ارشط سیردان
 چکه چکر دباکت سیردان چه پرویدر و کردید و دیوان
 اوز ساحل تن
 بارکای شام ستمی اوز ساحل تن
 عروذات بدم صبح کردند هیچ کسی نرانا بورت ضررند
 اوش پوری بارکای شام ستمی اوش پوری
 یاری کران یار روزاری خاصه غلامان تر با چه نوری
 اوش نیک ری
 بارکای شام ستمی اوش نیک ری
 کمان کوشش موطیاری کبلا هفت جبهه بورت یاری
 اوسطانی یان بارکای شام ستمی اوسطانی یان
 اکر دوش ایجا دجهله کافران فرد بونه کافران فرزان ندران
 اوبه ط

اسحر محیط
 بارکای شام ستمی اسحر محیط
 غلامان نه بخت و اوست قوت کور پیدا کرد دران کرد
 اوش ترش
 بارکای شام ستمی اوش ترش
 صفای کردی بدن کور
 اوز کور ستم
 بارکای شام ستمی اوز کور ستم
 جبره دیوان کردی غلامان یاسیری و رت خرم نمان
 اوفانده لاری
 بارکای شام ستمی اوفانده لاری
 افسانده هفت اودا زری دیش شام دریا بورت یاری
 اوش شام یی
 بارکای شام ستمی اوش شام یی
 اودا نمان پاری حیا کندی دوش حرف کتا پا
 جبره یی
 بارکای شام ستمی جبره یی

داتش مافرن بدکت خوری اوفانده لاری
 اودا لاری
 بارکای شام ستمی اودا لاری
 داتش مخیرا بورت اوی نفوس دوش اوبلا موی
 اوش رخ نین
 بارکای شام ستمی اوش رخ نین
 عروذات سطل ز کوبن کسی نرانا بورت و عین
 اویانه طهر
 بارکای شام ستمی اویانه طهر
 بولان کرم قدیم قاسم نکره بورتان دوش جاسر
 اوفانده لاری
 بارکای شام ستمی اوفانده لاری
 حکمش نمانا یار و یار و جبره زنده و کور اوز یار
 اوش شام یی
 بارکای شام ستمی اوش شام یی
 یافش ویران کرد و کرد و کرد
 اوش شام یی

داتش مافرن بدکت خوری
 بارکای شام ستمی داتش مافرن بدکت خوری
 جهمش آسمان دوش آسمان هر ایدن جاسر و رقت
 اوش شام یی
 بارکای شام ستمی اوش شام یی
 جبره یی اوش شام یی
 اوش شام یی
 بارکای شام ستمی اوش شام یی
 بورت رقتی چکه نودم هیچ اکر پیری کرد و نام
 اودا لاری
 بارکای شام ستمی اودا لاری
 خشخاش مافرن بدکت خوری اوش شام یی
 اوش شام یی
 بارکای شام ستمی اوش شام یی
 دست چنی رولی و رقت بورد مصطفی برل خورل کرده
 داتش مافرن بدکت خوری
 بارکای شام ستمی داتش مافرن بدکت خوری
 یاری کران و لفظ تری جاسر آسمان بدکت خوری
 اوش شام یی

سی مرعو

شربت طعمه ناله اجم عطفه
 مردار زین قلم قدیرا
 خوف عتقان پنج پیاپی
 پوسته حواصیل شیطانی
 حرف طبعی پست و فحش
 کردی کراغان موزور هستی

مجلسی که در آن حضرت غریبی
خود میفرمودند که
بدری شده می گفتی که
و نه هر روزی که بیخ سبزه

دوام باغیان نه کس حوری
مستغان سلطان نه کس حوری
بهم خواجگان سلطان کس حوری

چهار تا در بودیم که یکی کبر
 از چند فرقه یکیشم داشتند
 ای پسرین ای پسرین ای پسرین
 من دلتی رسیدم ای حق حق پسرین
 اول افرم

فے مر مر دی طاسر بود

در دم کز آنه
ایوب غنا ایوب در دم کز آنه
که لقا لب لب برده است
در دم کز آنه

در دم سینه
الرب مانع الودع در دم سینه
کمال قابل شکر کردن او
او که دوست ما و دشمن من است

کلمہ بر سر مانی

دانه مجروح
کشتن عفونی مجروح کرد
در دانه مجروح

ایک دید کا زمانہ جتنے
چشم یار یا ابرائیم نے دوستی کر کے دیکھا
میرے دل پر دستِ دوستی نہ

بیامام کری
 خیال دور مرا که در سری
 پیوسته بشوی دولت نام کری
 ما چنانچه بودسته در سری
 دولت نام دل

[illegible]

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی
 مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند
 دیوبند

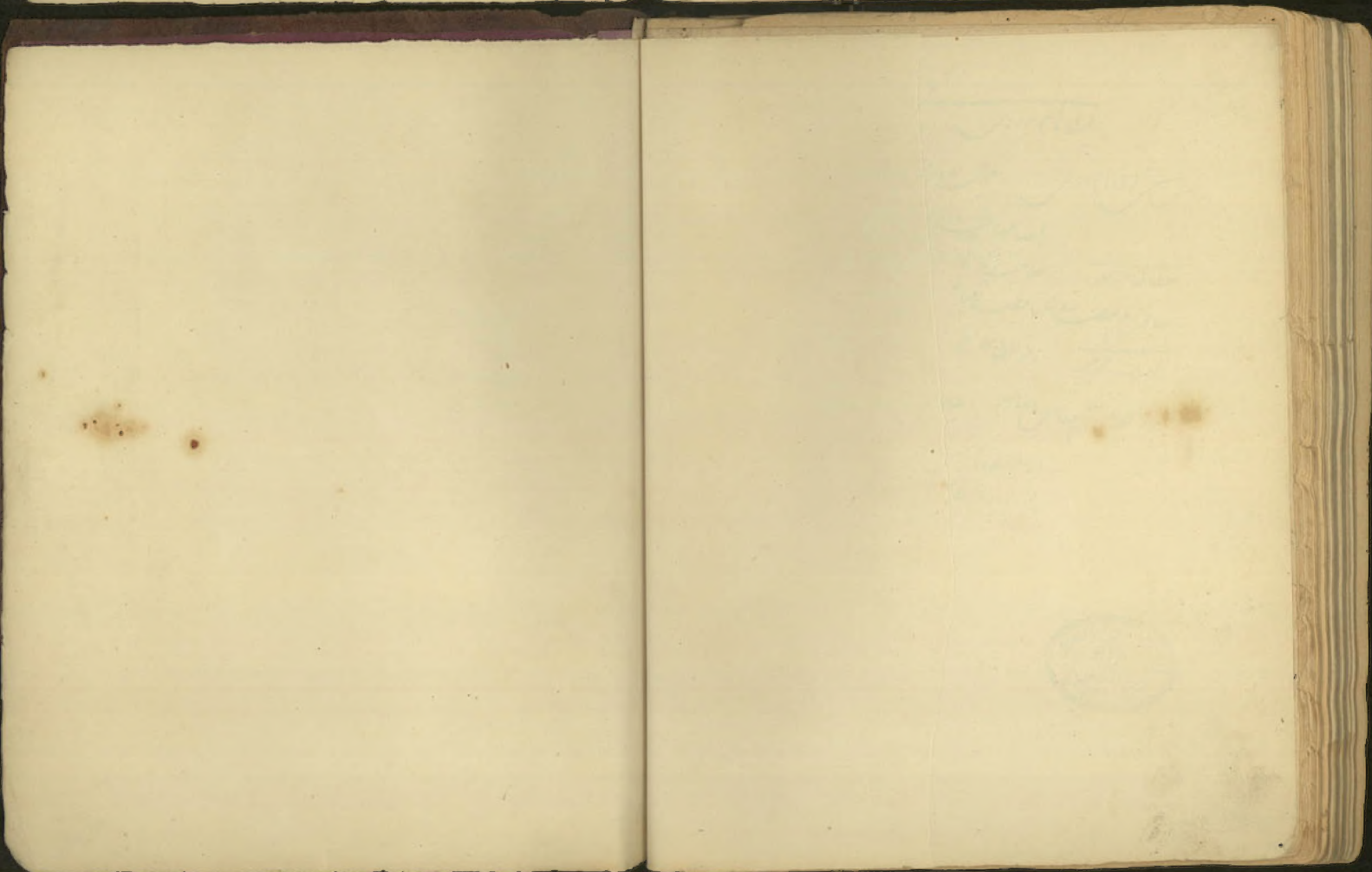
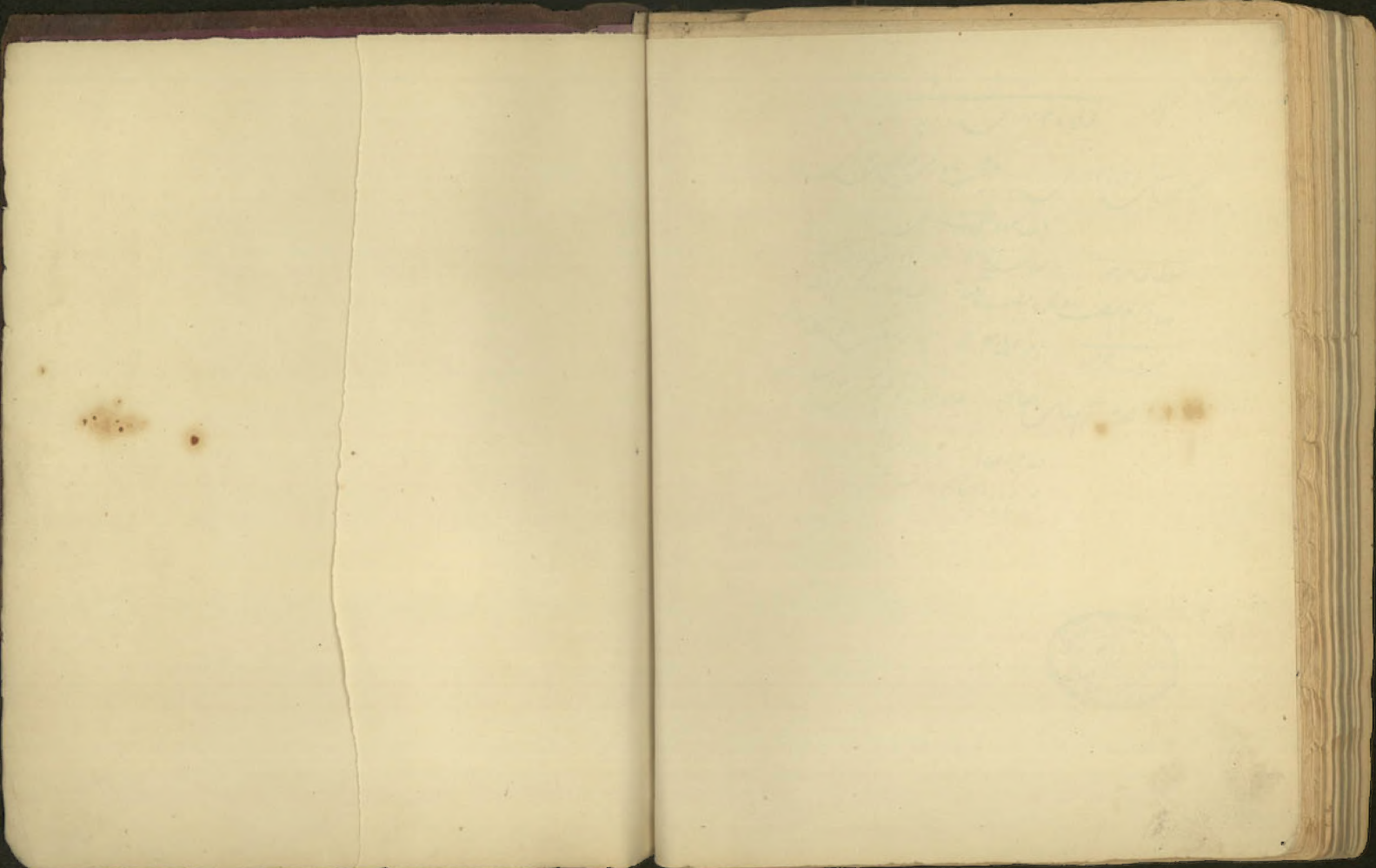
مولی امام درود

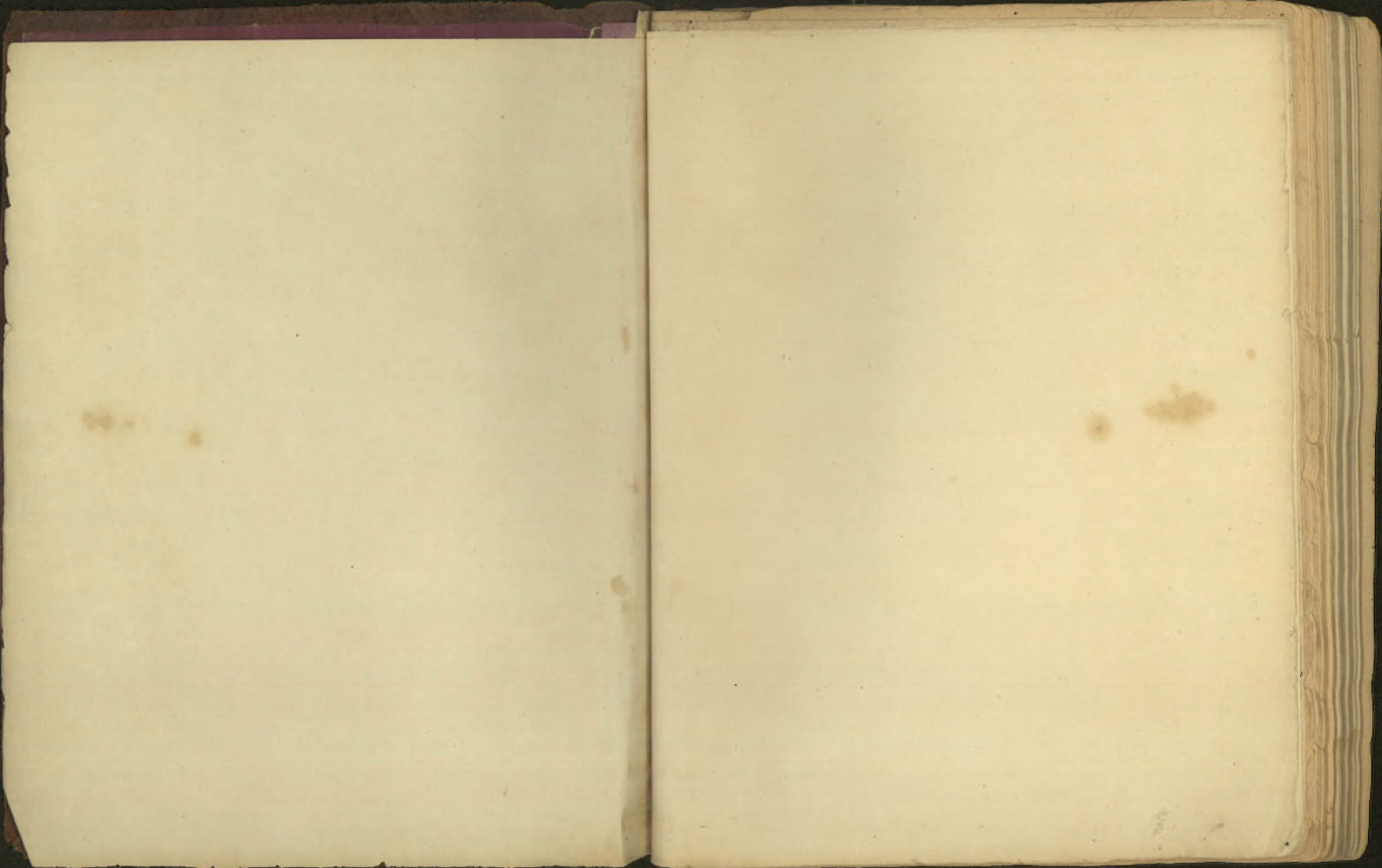
سید فیض علی ام درویش
حقیر باد مرید محمد درویش

سلطان مرشد
 سزایم بهشت سزایم بهشت
 عدوت مرید
 برادران مرید

مردم رضا بن مراد را
تورتم و بایضا هم فاسد







٨٢١٢٧
فقه الفرائض